

اهداف عیان و نهان (عفو عمومی)

(قسمت آخر)

آرش کمانگر
arash@funtrivia.com

اگر از جمع قلیل ایرانیان متخصص و تحصیلکرده ای که پیش از وقوع انقلاب در ایران، ساکن کشورهای غربی شده بودند، بگذریم، باید گفت که پدیده ای به نام «موج پناهندگی و مهاجرت ایرانیان» اساساً از «تولیدات انحصاری» جمهوری اسلامی است و کسی در تاریخ معاصر ایران توانایی آن را ندارد که این «حق ثبت» را از رژیم ولایت فقیه بستاند.

با عزل بنی صدر و پایان قطعی آخرین تنمه های فضای نیمه باز سیاسی بعد از انقلاب بهمن و فرود آمدن پی در پی ساطور جلادان بر هزاران نونهال و ساقه جوان در زندان ها و گذرگاه ها، دیگر تردیدی برای انبوه مخالفین جمهوری اسلامی باقی نگذاشت که اگر مخفی نشوند و یا کشور را ترک نکنند «سر سبز بر باد خواهند داد!»

آیا اکثریت ایرانیان زحمتکش مقیم خارج که دل در گرو جامعه ای آزاد، مدرن و سکولار دارند، به صرف برخی «منفعت های مادی و روحی» این طرح، به دام رژیم خواهند افتاد و خارج را به محیطی امن و آرام برای تحرکات سیاسی-دیپلماتیک رژیم مبدل خواهند نمود؟

در رابطه با کم و کیف پناهندگان و مهاجرین ایرانی، آمار دقیقی در دست نیست، اما حدس زده می شود که بالغ بر سه میلیون نفر می باشند. در همین راستا سال گذشته محمدرضا دربندی مدیرکل امور فرهنگی اتباع ایرانی خارج از کشور در دولت جمهوری اسلامی، طی مصاحبه ای گفته بود که حدود سه میلیون ایرانی در ۲۰ کشور جهان زندگی، تحصیل و کار می کنند که از میان آن ها آمریکا با یک میلیون و دویست هزار نفر مهاجر ایرانی، بیشترین تعداد را به خود اختصاص داده است. کشورهای بریتانیا، فرانسه، آلمان و کانادا و استرالیا در مرتبه های بعدی قرار دارند. این موج انسانی رابطه ناگسستنی با شکل گیری و حیات جمهوری اسلامی داشته است. در واقع اگر از جمع قلیل ایرانیان متخصص و تحصیلکرده ای که پیش از وقوع انقلاب در ایران، ساکن کشورهای غربی شده بودند، بگذریم، باید گفت که پدیده ای به نام «موج پناهندگی و مهاجرت ایرانیان» اساساً از «تولیدات انحصاری» جمهوری اسلامی است و کسی در تاریخ معاصر ایران توانایی آن را ندارد که این «حق ثبت» را از رژیم ولایت فقیه بستاند.

از این رو وقتی در پاییز و زمستان ۵۷ محرز شد که سلطنت رفتنی است، اولین موج خروج شکل گرفت. ده ها هزار از بلندپایگان نظام پهلوی، مقامات طراز اول قوای نظامی و انتظامی، پرسنل دستگاه مخوف ساواک و کلان سرمایه داران و بزرگ زمین داران مرتبط با امپراتوری مالی «هزار فامیل» از ترس جان و مال خویش راهی خارج از کشور شدند و در آمریکا و انگلیس و فرانسه و ... رحل اقامت افکندند. به این تعداد باید هزاران هنرمند سینما، رقص، آواز و موسیقی مدرن و غیرسنتی را نیز افزود که به دلیل ماهیت ایدئولوژیک و بنیادگرایانه رژیم مذهبی جدید، جایی برای خود در ایران نمی دیدند.

اما این موج هنوز ابعاد پدیده پناهندگی و مهاجرت را به عنوان یک «بحران ملی» جلوه گر نمی ساخت. در هر کشوری از جهان استبدادزده، وقتی رژیمی واژگون می شود، همکاران رژیم ساقط شده برای این که طعمه گزمه گان رژیم نوپا نشوند معمولاً راهی جز تبعید «خود خواسته» ندارند. ولی آن چه که از تابستان ۶۰ در کشور ما آغاز شد، ابعاد این فاجعه را بیش از پیش جلوه گر ساخت. با عزل بنی صدر و پایان قطعی آخرین تنمه های فضای نیمه باز سیاسی بعد از انقلاب بهمن و فرود آمدن پی در پی ساطور جلادان بر هزاران نونهال و ساقه جوان در زندان ها و گذرگاه ها، دیگر تردیدی برای انبوه مخالفین جمهوری اسلامی باقی نگذاشت که اگر مخفی نشوند و یا کشور را ترک نکنند «سر سبز بر باد خواهند داد!»

با شکل گیری این موج دوم بود که ابعاد کمی ایرانیان برون مرزی وارد مقیاس میلیونی شد. هم زمان با این موج دوم که اساساً متوجه چپ ها، مجاهدین و دموکرات ها بود، تشدید جنگ خانمان سوز ایران و عراق بعد از شکسته شدن محاصره خرمشهر یعنی آرایش قوای رژیم برای حمله به عراق و «گشودن راه قدس از طریق کربلا»... و بالطبع انبوه تلفات انسانی و خرابی هایی را که این عطش جنگ طلبانه پدید می آورد، سبب شد که سومین موج مهاجرت شکل گیرد. موجی از عمدتاً جوانان مشمول «سربازی» و یا آوارگان جنگی که هست و نیست خود را در جریان آن جنگ ۸ ساله بر باد داده بودند.

اما نه کشتار مداوم مخالفین و به اصطلاح پاک سازی زندان ها و خیابان ها از حضور و ابراز وجود اپوزیسیون، و نه حتی برقراری آتش بس بین ایران و عراق در سال ۶۷ نتوانست دلیل وجودی فرار و پناهندگی بی تسلسل ایرانیان به سوی مکانی امن را در خارج از بین ببرد. با پایان گرفتن بهانه بزرگ مبارزه با «دشمن متجاوز» اکنون وقت «بازسازی خرابی ها» بود. قرار بود رفسنجانی در کسوت امیرکبیر دوران سازندگی نظام، با الهام از سیاست های اقتصادی «صندوق بین المللی پول» و «بانک جهانی» امر گذار از «اقتصاد جنگی» به «اقتصاد دوران صلح» را رهبری کند. حاصل این انتقال رنج آور که بر آن نام «تعدیل اقتصادی» گذاشتند، افزایش فقر و فلاکت و بیکاری و ناهنجاری های اجتماعی بود. ۱۲ میلیون نفر بر فقرای کشور افزوده شد، چند میلیون نفر بر تعداد بیکاران و نیمه بیکاران افزوده گردید و برای اولین بار در تاریخ نیم قرن اخیر ایران، ۳۰ میلیارد دلار

بدهی خارجی به بار آمد. دیگر این صرفا فضای سرکوبگرانه و واپس کرایانه حاکم بر کشور نبود که آزادی خواهان را ناکزیر از ترک ایران می نمود، اهرم کارآتری از سیاست و فرهنگ وارد میدان شده بود: اقتصاد و فلاکت و بی آیندگی ناشی از آن. بدین ترتیب موج چهارم مهاجرین ایرانی را اساسا کسانی تشکیل می دهند که هیچ سابقه فعالیت سیاسی و تشکیلاتی نداشته و ندارند، در ایران با خطر بالفعل دستگیری و آزار سیاسی مواجه نبوده اند، ادامه کار و تحصیل، فقدان شرایط مناسب به کارگیری فن و تخصص خود در ایران و بی آیندگی اقتصادی که خود و خانواده شان را تهدید می کند، دلایل عمده موجی است که در سالهای اخیر با «دلاریزه تر شدن» اقتصاد درمانده و بحران زده، روزه روز شتاب بیشتری می گیرد. فجایع اخیری که در رودخانه های ترکیه و یونان و بوسنیا رخ داد و جان ده ها پناهنده را گرفت، گویای ابعاد این مساله است. و آنان که نیز مانده اند از «عرق وطن پرستی» نیست، ندارند که بیایند و یا می ترسند که با به حراج گذاشتن جان و مال خویش نتوانند از کشورهای اروپایی یا آمریکایی مجوز اقامت دریافت کنند و با خطر دیپورت به جهنم جمهوری اسلامی مواجه نشوند.

پس اگر چنین است و سران رژیم نیز از آن مطلع ند و گاه خود نیز از طریق معامله با شرکت های کاربایی ژاپن، کارگر ارزان ایرانی را به طور «قانونی» روانه ژاپن و ... کرده اند و دیگر چه اصراری بر «بازگشت شرافتمندانه ایرانیان برون مرزی» دارند. وقتی به اعتراف روزنامه های خود رژیم صدها هزار تحصیل کرده در ایران و از جمله هزاران پزشک و مهندس قادر نیستند شغلی متناسب با تخصص خود پیدا کنند و در منجلاب فقر و بیکاری و مشاغل کاذب دست و پا می زنند، وقتی نرخ بیکاری در برخی شهرها از مرز ۳۰ درصد گذشته است، ورود سه چهار میلیون مهاجر و تبعیدی ایرانی به داخل کشور، چه گره ای از مشکلات رژیم و یا اقتصاد بیمار آن می گشاید؟

لایحه «عفو عمومی» ایرانیان خارج از کشور که هنوز نه به دار است، نه به بار. قصد پاسخ گویی به چه نیازهای دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی رژیم را دارد؟

در قسمت نخست این نوشتار گفتیم که وقتی ولرم ترین ناراضیان سیاسی داخل ایران و از جمله خودی های منتقد، حق هیچ گونه فعالیت سیاسی ولو قانونی و مسالمت آمیز را ندارند، انتظار بیهوده ای خواهد بود که به اصطلاح «اپوزیسیون غیرتورریست» مستقر در خارج، با سلام و صلوات به کشور دعوت شوند و دوباره به قول روزنامه جمهوری اسلامی «همان کارهای سابق» (یعنی انتقاد، اعتراض و فعالیت حزبی) را ادامه دهند، پس وقتی «عفو عمومی» با «آزادی عمومی» توأم نیست، پیوسته که هدف طرح جدید ابدی پاکشایی «اپوزیسیون متشکل» به ایران نیست. اما طراحان این ماده واحد امید دارند که بخش قابل توجهی از فعالین سیاسی به دلیل نوستالژی ناشی از اقامت درازمدت در «غربت»، حاضر شوند عطای فعالیت در خارج را به لقای سکونت (به شرط سکوت) در ایران بپذیرند. با این حربه، رژیم امید دارد که به دو آماج سیاسی دست یابد:

نخست با گذاشتن پاسپورت جمهوری اسلامی در جیب پناهنده و فعال سیاسی سابق و کشاندن او به ایران، ضمن کاستن از ابعاد مخالفت در خارج، حلقه محاصره و انزوارا به دور اپوزیسیون خارج کشور که نقش به سزایی در افشای بین المللی چهره جنایتکارانه رژیم داشته است تنگ تر کند. بی دلیل نبود که امضاکنندگان این طرح در توجیه پیشنهاد خویش و از جمله اقلان جناح محافظه کار رژیم به ضرورت «جلوگیری از شیطنت های دیپلماتیک اپوزیسیون در عرصه بین المللی اشاره کرده اند.

دوم این که از طریق نمایش بالماسکه «عفو عمومی» به دول غربی که سخت از جانب افکار عمومی کشورهایشان در مورد رابطه با فاشیسم مذهبی حاکم بر ایران، تحت فشار می باشند بهتر می توانند به آن ها کمک کنند که با اگراندیسمان کردن «میانه روی و آزادی خواهی پرزیدنت خاتمی» موانع را از سر راه گسترش روابط و از جمله شل کردن کیسه پول دولت ها و کمپانی های غربی بردارند.

اما اگر به فرض محال همه این سه میلیون ایرانی خارج از کشور تصمیم بگیرند که یک باره به ایران بازگردند، نیت رژیم از طرح پیشنهادش برآورده خواهد شد؟ مسلما نه. بخش مهمی از مقاصد طراحان ماده واحد «عفو عمومی» دو تاثیر اقتصادی بزرگ آن است:

نخست این که گفته می شود آن دسته از ایرانیانی که «دست شان به دهان شان می رسد» جمعا ۴۰۰ میلیارد دلار در خارج کشور سرمایه گذاری کرده اند. تصورش را بکنید حتی اگر یک چهارم این سرمایه عظیم در ایران کشوری با نیروی کار به غایت ارزان به کار گرفته شوند ده ها بار بیشتر از وام های احتمالی نهادهای مالی غرب می توانند گره از مشکلات اقتصاد رژیم باز کنند. اما سرمایه جایی می رود که سود باشد و بهره کشی از نیروی کار، قانون مقدس بازار کار باشد. و سود جایی بیشتر موج می زند که امنیت سرمایه در آن وجود داشته باشد. وقتی تجار اسلامی میلیاردر خود رژیم علی رغم برخورداری از هزار اهرم حکومتی و بنابراین امنیت کافی مایل نیستند حتی یک درصد از ثروت کلان خود را در امور صنعتی و کشاورزی و .. به کار اندازند، چگونه می توان از سرمایه داران مهاجر ایرانی انتظار داشت که ریسک کنند. رژیم اسلامی می داند غالب این کلان سرمایه داران تبعیدی ریشه در نظام سلطنتی ساقط شده دارند و آگاه است اگر از سر تقصیرات آن ها نگذرد، دست به جیب نخواهند برد. غافل از این که لایحه «عفو عمومی» اگرچه می تواند به این میلیونرها «امنیت قضایی و جانی» بدهد، اما نمی تواند «امنیت سرمایه» بدهد. این مشکل را رژیم باید در جای دیگری حل و فصل کند. به همین دلیل است که هر وقت سران رژیم به نیویورک سفر می کنند حتما جلسه ای خصوصی با این دسته از «ایرانیان خوش نام» ترتیب می دهند و هر بار علی رغم وعده ای فراوان، دست از پا درازتر به خلافت خود بازمی گردند.

دوم این که رژیم اسلامی می داند که اکثریت ایرانیان لااقل مادام که استبداد و حکومت دینی بر کشور حاکم است و اقتصاد در وانفسای بحران دست و پا می زند تمایلی برای بازگشت دایم به ایران ندارند، خود رژیم هم چنین چیزی را نمی خواهد. به این دلیل ساده که اکثریت ایرانیان پناهنده و مهاجر اگر بیکار و تحت پوشش اداره خدمات اجتماعی نباشند، مشغول اشتغال به کارمزدی هستند. یعنی اقبال بورژوا و خرده بورژوا در جامعه مهاجر ایرانی، لایه نازکی را تشکیل می دهند. اکثریت این جمعیت را کارگران، بیکاران و محصلین تشکیل می دهند که قادر به سرمایه گذاری در ایران نیستند. اما این جمعیت عظیم می توانند به ایران رفت و آمد کنند و تعطیلات خود را در زادگاه خویش سپری کنند. یعنی هر خانواده مهاجر اگر فقط سالی پنج هزار دلار در ایران خرج کند و یا برای بستگان خود بفرستد، رقم قابل توجهی می شود. توجه داشته باشید که هم اکنون بسیاری از کشورهای فقیر نظیر هند، پاکستان، فیلیپین، یمن، اردن، فلسطین، مصر و ... از بابت اشتغال اتباع کشور خود در کشورهای نفت خیز خلیج فارس، سالانه مقادیر زیادی درآمد ارزی دارند. در همین بلوچستان و جنوب ایران نیز از دیرباز هزاران کارگر ایرانی را سراغ داریم که خود در کشورهای عربی کار می کنند اما خانواده شان در ایران ساکن است.

بنابراین اگر اکثریت ایرانیان تصمیم به رفت و آمد به ایران بگیرند، هم میلیون ها دلار ارز معتبر وارد کشور می کنند، هم سفارتخانه ای رژیم از قبل درآمد ناشی از صدور و تمدید پاسپورت، خودکفا می شوند و هم ایرانیان مهاجر و پناهنده به دلیل معذورات ناشی از داشتن پاسپورت جمهوری اسلامی، مجبورند «آهسته بروند و آهسته بیایند، که گربه شاخ شان زند!!»

ولی ایا اکثریت ایرانیان زحمتکش مقیم خارج که دل در گرو جامعه‌ای ازاد، مدرن و سکولار دارند، به صرف برخی «منفعت‌های مادی و روحی» این طرح، به دام رژیم خواهند افتاد و خارج را به محیطی امن و آرام برای تحرکات سیاسی-دیپلماتیک رژیم مبدل خواهند نمود؟ مردم داخل کشور از ما چه انتظاری دارند؟ وقتی آن‌ها خود سراسر فلات ایران را به آتش فشان‌ی زیر پای جمهوری اسلامی مبدل نموده اند و خواب آرام را از چشم خفاشان تاریک اندیش دزدیده اند، ما را چه رفته است که می‌خواهیم اروپای غربی و آمریکای شمالی را با سکوت و مماشات خویش به «بهشت بی جنبش» حضرات و دیپلمات هایش تبدیل کنیم.

اکنون مدتی است که خارج نسبت به داخل، در عرصه مبارزه بر علیه بی حقی عمومی، عقب مانده است. حال آن که آن‌ها در دهانه آتشفشان می‌جنگند، ما در کرانه سبز آرام!